

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 231-252
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33056.1986

Happiness or Eudaimonia?
A Critical Review on the Book
The Politics of Happiness:
What Government Can Learn from the
New Research on Well-Being

Seyed Mohsen Alavipour*

Abstract

Throughout different civilizations and cultures, political philosophers have contemplated on the meaning of “happiness” as the goal of human life, and so, their contemplation has extended to the normative and policy-making domain of the ideal political state. However, while classically philosophers tended to understand the term as a quality for the good life, in the modern era the quantitative explanation of the subject prevailed and the goal alternated into human satisfaction through capital accumulation and economic growth. Nevertheless, modern social abnormalities, such as Opium, depression, and tremendous family break-ups led the socio-political intellectuals to explore alternatives that might help to find real, sustainable satisfaction in human social life. Among others, Derek Bok’s “*Politics of Happiness*” is an exploration for such alternative which is based on Buhtan’s national policy towards substitution of “happiness” for “economic growth” and attempts to indicate different elements and aspects of such transformation in social policies in western states, namely the United States.

Keywords: Happiness, Policy-Making, State, Pleasure.

* Assistant Professor of Political Science, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran,
alavipour@ihcs.ac.ir

Date received: 06/03/2021, Date of acceptance: 19/07/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

شادکامی یا سعادت؟

نگاهی انتقادی به کتاب سیاست شادکامی:

آن چه حکومت می‌تواند از تحقیقات جدید دریابد به‌روزی پیاموزد

سیدمحسن علوی پور*

چکیده

شادکامی و سعادت از مهم‌ترین مقولاتی است که در طول تاریخ تفکر سیاسی و اجتماعی، در تمدن‌های مختلف مورد توجه بوده است و فیلسوفان تلاش داشته‌اند تا با ارائه تعریفی جامع از آن، رویکردهای هنجارین سیاسی و حکومتی را تجویز کنند. این امر اگرچه در دوران تفکر کلاسیک عموماً مبتنی بر فهم سعادت به‌عنوان مقوله‌ای فعال و در نتیجه کیفیتی برای زندگی خوب بوده است، در دوران مدرن و با ظهور تفکر لیبرالی متحول شد و به‌واسطه آن، به مقولاتی مانند رشد اقتصادی و افزایش ثروت ترجمه شد، اما این رویکرد نتوانست مانع از بروز ناهنجاری‌هایی باشد که حتی در کشورهای ثروت‌مند به‌نحو فزاینده‌ای در حال گسترش هستند. مقولاتی مانند افسردگی، مصرف مواد مخدر، ازهم‌گسیختگی خانوادگی، و مانند آن از بحران‌هایی است که برخی پژوهش‌گران غربی را بر آن داشت که در جست‌وجوی بدیلی پایدار و فارغ از آسیب برای این رویکرد برآیند. کتاب سیاست شادکامی از آثاری است که در این زمینه بر آن است تا با بهره‌مندی از رویکرد متفاوت کشور بوتان در اعلام «شادکامی» به‌جای رشد اقتصادی، به‌عنوان معیار حکومت خوب، مؤلفه‌ها و ابعاد مختلف این موضوع را در حکومت‌ورزی غربی به‌ویژه در کشور آمریکا بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: شادکامی، سیاست‌گذاری، حکومت، لذت.

* استادیار علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، alavipour@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸



۱. مقدمه

«happiness» که در زبان فارسی به سعادت یا شادکامی ترجمه شده است، همواره یکی از دغدغه‌های اصلی اندیشمندان و فیلسوفان بزرگ و هم‌چنین دولت‌مردان و سیاست‌مداران در طول تاریخ بوده است. در واقع، شاید به جرئت بتوان مدعی شد که در چهارچوب این اندیشه‌ورزی و سیاست‌گذاری‌ها، آنچه به شکل‌گیری سامان جامعه مشروعیت بخشیده است، درک ضرورت جهت‌گیری به سوی حیات جمعی معطوف به تحقق سعادت انسانی بوده است. در نتیجه، برای اهل فکر راهی جز تأمل در این باب وجود نداشته است که ببینند چگونه می‌توان سیاست و سیاست‌گذاری را در جامعه چنان سامان داد که امکان دستیابی به سعادت برای شهروندان فراهم آید. بر همین اساس، در طول تاریخ اندیشه‌ورزی سیاسی، فیلسوفان بزرگ همواره با مشکل تعریف سعادت و نشان‌دادن راه تحقق آن در جامعه روبه‌رو بوده‌اند و این امر از ابتدای سنت فلسفه‌ورزی سیاسی در آتن تا سنت تفکر اسلامی و اندیشه مدرن راه‌نمای بنیادین نظام فلسفی هر اندیشمند را تشکیل داده است.

البته این امر به اندیشه‌های سیاسی محدود نیست و هرگونه ارائه‌الگوی به‌زیستی، در چهارچوب تجویز راه رسیدن به سعادت صورت می‌پذیرد. بر این اساس، ادیان و آموزه‌های اخلاقی و معنوی نیز هرکدام از منظر خویش سعادت را چونان شادزیستن در هنگامه و موقعیت مناسب آن تبیین می‌کنند و راه دستیابی بدان را به پیروان نشان می‌دهند. از آموزه‌های دینی (مانند ادیان ابراهیمی) گرفته که با تأکید بر اولویت شادکامی فردانیوی، که به واسطه جاودان‌بودن بر شادکامی‌های زمان‌مند دنیوی برترند، ره‌روان خویش را به جست‌وجوی سعادت در چهارچوب دستور کار تجویزی مبتنی بر وحی الهی تشویق می‌کنند تا آموزه‌های معنویت‌گرایی چون بودیسم، هندوئیسم، دائوئیسم، و دیگر مکاتب شرقی که هرکدام از منظری سعادت را به صرف نظر کردن از شادکامی‌های زودگذر دنیوی منوط می‌کنند (برخلاف ادیان که بر اولویت تأکید دارند و نه ضرورتاً تعارض میان آن‌ها) و با ارائه آموزه سعادت‌یابی تدریجی روح (در چهارچوب فهم تناسخی از زیست دنیوی انسان)، الگویی متداوم را از پالایش روحی در مسیر دستیابی به سعادت پیش‌پای می‌نهند تا نظریه‌های مختلف فلسفه اخلاق، که هرکدام با محور قرار دادن آنچه بهترین شیوه زیستن برای انسان می‌انگارند، و راه‌کارهای اخلاقی را برای آن ارائه کنند. هم‌چنین، نظریه‌های مختلف دیگر در حوزه‌های متنوع علوم انسانی (مانند اقتصاد، علوم اجتماعی، روان‌شناسی، و ...) که هرکدام با کاوش در زندگی واقعی و روزمره انسانی تعریفی از شادزیستن برای

ابنای بشر در نظر می‌گیرند، همه‌وهمه در یک امر مشترک‌اند و آن تأکید بر اهمیت و محوریت سعادت یا شادکامی در ایجاد انگیزه و چشم‌انداز به آینده زیست انسانی است. بر همین اساس، پرداختن به این‌که سعادت چیست و چگونه دستیاب تواند بود، پرسشی است که در طول تاریخ تأمل انسانی مدنظر بوده است و در عرصه سیاست نیز همواره دولت‌ها تلاش کرده‌اند تا با ارائه پاسخی معقول و موردپذیرش عمومی به این سؤال، مشروعیت تداوم حکمرانی خویش را تضمین کنند، اما باید توجه داشت که در سده‌های متأخر، به‌ویژه در قرن بیستم و پس‌از آن، با شکل‌گیری الگوهای مدرن و سیطره آن سعادت نیز در اقصی نقاط جهان به شکل مدرن بازتعریف شد و در این تعریف، الگوهای متافیزیکی کلاسیک در تفکر به کناری نهاده شدند و به‌جای آن‌ها، الگوهای علم‌محور مبتنی بر امور فیزیکی اولویت یافتند. بر همین اساس، تعریف «happiness» از «eudaimonia» ارسطویی که بیش‌تر نگاهی معنوی و مبتنی بر زیست سالم روان انسانی داشت به «happiness» بتامی تبدیل شد که بر شادزیستی مبتنی است که به تولید و تکثیر رفاه در جامعه رهنمون می‌شود. چنین تحولی البته تبعات فراگیری را به دنبال داشت که از جمله آن‌ها شکل‌گیری انواع نظریه‌های دولت رفاه، دولت‌های لیبرالی در دوران معاصر، اولویت یافتن تولید ثروت بر انباشت زیست معناگرا، و درکل برتری اقتصاد بر سایر مؤلفه‌های زیست انسانی در تنظیم برنامه‌های دست‌یابی به اهداف زندگی (که همواره در چهارچوب «happiness» تعریف شده است) بود. در نتیجه، مقولاتی مانند توسعه، رفاه، سرانه، افزایش تولید، و مانند آن در تعریف مدرن خویش تا حد امکان از مؤلفه‌های غیرآماری و ملموس تهی شد و این امور به بخش‌هایی خارج از تعریف زندگی «happy» انسان انتقال یافت. این امر با وجود تداوم و گستره سیطره، البته در سال‌های اخیر، موردانتقاد قرار گرفته است و با تحولات فکری در نیمه دوم سده بیستم و پس‌از آن، زمینه برای فهم‌های بازاندیشانه از «happiness» مهیا شد؛ زمینه‌ای که باعث شد تعاریف مرسوم از مقولاتی مانند توسعه نیز موردبازنگری قرار گیرد و با بازگشت اخلاق جامعه‌محور به اولویت‌های تعریف زندگی سعادت‌مند، شیوه‌های بدیل اندیشه‌ورزی در این عرصه شکل گیرد.

کتاب سیاست شادکامی، نوشته درک باک، از جمله آثاری است که نشانه‌های مؤثری را از این تحول به دست می‌دهد و چشم‌انداز نوینی را از برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری متناسب با فهم جدید از زیست بهینه انسانی در عصر حاضر پیش‌روی می‌گذارد. این کتاب که متن اصلی آن در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است، در سال ۱۳۹۶ با ترجمه نرگس سلحشور برای نخستین بار توسط انتشارات نگاه معاصر به زبان فارسی منتشر شد و به نظر می‌رسد بررسی

محتوای آن می‌تواند در ارتقای مباحثه و کاوش در زمینه به‌زیستی و هم‌چنین سیاست‌گذاری‌های معطوف به نیکی در کشور مؤثر افتد. بنابراین، متن حاضر بر آن است که نخست با تأمل انتقادی در ادبیات موجود در زمینه شادکامی و سعادت، متن کتاب را مورد بررسی قرار دهد و بر سبیل مآلوف رویکرد انتقادی، نقاط قوت و ضعف آن را از یک‌دیگر تمییز دهد.

۲. نظریه‌های سعادت و جایگاه لذت

برای پرداختن به جایگاه سعادت و شادکامی در سیاست‌گذاری‌های کلان و به‌ویژه تعبیر آن به شاخص‌هایی که میزان لذت‌مندی و رضایت از زندگی را نشان می‌دهند، لازم است که نخست درکی درست از معنای این عبارت داشته باشیم؛ امری که با اتکا به اندیشه متفکران بزرگ تاریخ میسر است. ارسطو از نخستین فیلسوفان برجسته‌ای است که صورت‌بندی روشنی از مقوله سعادت در فلسفه سیاسی و اخلاقی خویش به‌دست می‌دهد. در نگاه ارسطو که در کتاب *اخلاق نیکوماخوس* (۱۳۷۸) قابل‌دستیابی است، می‌توان نیک‌زیستن را بالاترین سطح خیر در نظر گرفت که در آن، فرد هم به‌لحاظ اخلاقی و هم عقلانی در جست‌وجوی خیر می‌زید. این فرد از «*eudaimonia*» برخوردار است که امری غایی و خودبسنده است و غایت هر کنشی را در بر می‌گیرد، اما باید توجه داشت که در این رویکرد، «*eudaimonia*» نه یک وضعیت که شامل فعالیت‌هایی است که به‌واسطه ارزش و اهمیت خودشان قابل‌گیری‌اند. به‌تعبیر دیگر، برای ارسطو نفس نیک‌زیستن که خود خیر غایی است، آن چیزی نیست که با دستیابی بدان به سکون برسیم، بلکه فعالیت است که مداومت دارد و در نتیجه شاید ترجمه مآلوف صورت‌گرفته از آن به «سعادت» یا حتی «شادکامی» چندان وافی به مقصود نباشد و به‌نظر می‌رسد عبارت «شکوفایی» می‌تواند معادل مناسب‌تری برای آن باشد (see Crespo and Mesurado 2015: 935). این درحالی است که در سده‌های بعدی، با سیر تحول معرفت فلسفی و با ظهور اندیشه‌های فلسفی رواقی (White 2006: 53؛ برن ۱۳۵۷: ۱۰۳) و مسیحی (see Denise and White 1999; Augustin 1972)، که هرکدام به‌گونه‌ای موضوع «لذت» را از مقولات موردتوجه فلسفه سیاسی کنار نهادند (بنگرید به علوی‌پور ۱۳۹۷)، چنین رویکرد فعالانه‌ای به این واژه به‌حاشیه می‌رود و با غلبه رویکرد «موقعیتی»، سعادت‌مندی با بهره‌گیری از «لذت» معادل می‌شود. امری که به‌ویژه آن را می‌توان در اندیشه‌های جرمی بنتام و به‌دنبال آن در سیاست‌گذاری‌های غالب لیبرالی مدرن بازشناسایی کرد.

درواقع، با شروع دوران مدرن لذت، که از امری سیاسی به امری فردی تقلیل یافته بود، با تفکر جرمی بنتام، متفکر انگلیسی قرن هجدهم میلادی و مبدع نظریه فایده‌گرایی، به هدف اصلی زندگی انسانی تبدیل شد. بنتام با شعار «بیش‌ترین شادی برای بیش‌ترین تعداد افراد» اعلام کرد که غایت زیست انسانی رهایی از الم و دست‌یابی به لذت است و در نتیجه آنچه انسان را در این «وضعیت» قرار می‌دهد، همان شادکامی معهودی است که تفکر سیاسی باید به دنبال آن باشد. این لذت اساساً مبتنی بر نفع فردی است و بر اساس آن، «وقتی ما چیزی جز لذت را به‌خاطر خودش نمی‌خواهیم، نمی‌توانیم خواستار لذت دیگران همانند لذت خود باشیم. به‌عبارت‌دیگر، وقتی لذت دیگران را می‌خواهیم، سبب لذت خود ما نیز می‌شود» (اعوانی ۱۳۸۹: ۱۴). در چهارچوب چنین رویکردی بود که دولت‌های مدرن لیبرالی در قرون اخیر دست‌یابی به نفع شخصی را، که همانا بهره‌مندی از لذت است، هدف غایی سیاست‌گذاری خود قرار دادند و در نتیجه آن، رضایت‌مندی از زندگی به‌عنوان مؤلفه‌ای محوری در درک میزان بهره‌مندی شهروندان مدرن از شادکامی به‌شمار آمد و با تدوین شاخص‌هایی، سنجش کمی آن به‌عنوان معیار ارزیابی حکومت‌ها در نظر گرفته شد. درواقع، «از این منظر، فایده‌گرایی در اصلاح قوانین و مؤسسات اجتماعی در انگلستان و نیز پایه‌ریزی نهضت لیبرالیسم و ایجاد فلسفه دموکراسی بسیار سودمند بوده است و یکی از ساده‌ترین و خردمندانه‌ترین اصولی است که قانون‌گذاران کشورهای غربی آن را هادی راه خویش قرار داده‌اند» (همان: ۱۵).

این رویکرد اگرچه در طول دهه‌های متمادی با شاخص‌قرار دادن مقولاتی، مانند رشد اقتصادی و افزایش ثروت، به‌عنوان منبعی برای شادی بیش‌تر پشتوانه جهش‌های بزرگ اقتصادی و صنعتی در دنیای غرب بوده است، ضرورتاً نتوانست به هدف نهایی خویش یعنی شادکردن اعضای جامعه دست یابد و بروز نابه‌نجاری‌های متعدد اجتماعی مانند افسردگی، مصرف مواد مخدر، ازهم‌گسیختگی خانوادگی، و مانند آن‌ها باعث شد که برخی پژوهش‌گران در جست‌وجوی بدیلی مناسب برای این معیار باشند که در نتیجه آن در دهه‌های اخیر تلاش‌هایی برای جای‌گزینی شاخص شادکامی به‌جای شاخص رشد در این جهت صورت گرفته است. کتاب *سیاست شادکامی* (۱۳۹۶) یکی از نمونه‌های این رویکرد است.

۳. بررسی انتقادی کتاب *سیاست شادکامی*

دهه‌های متمادی معیارهای آماری اقتصادی مانند رشد اقتصادی، تولید ناخالص، سرانه درآمدی، و مانند آن به‌عنوان معیارهایی برای رتبه‌بندی کشورهای جهان شناخته می‌شد. این

رتبه‌بندی اگرچه ضرورتاً نام «خوش‌بختی»، «شادکامی»، یا «سعادت» را بر خود نداشت، اما تنها معیاری بود که نیک‌زیستن انسان مدرن را در جهان تعریف می‌کرد. این معیار با وجود آن‌که مشخصاً ریشه در پیشینه فکری و تمدنی دنیای غرب دارد، ناگزیر از سوی کشورهای دیگر نیز (که غالباً در زمره کشورهای «جهان سوم» شناخته می‌شوند) مورد پذیرش بود. در این میان، اما رخدادی متفاوت در کشوری نه‌چندان مورد توجه، به‌مرور و پس از گذشت چند دهه، به‌واسطه ناراست‌نمایی‌های پارادایم مسلط مورد توجه قرار گرفت. این رخداد در سال ۱۹۷۲ در کشور بوتان روی داد که از کشورهای کوچک جنوب شرقی آسیاست و به‌واسطه تجربه طولانی استعمار و هم‌چنین تجاوزهای مکرر کشورهای بزرگ منطقه‌ای مانند ژاپن، چین، و کره همواره در زمره کشورهای فقیر، ضعیف، و عقب‌مانده به‌شمار می‌رود. این رخداد هنگامی روی داد که پادشاه این کشور در اقدامی خلاف عادت اعلام کرد: «از این‌پس معیار اصلی ملت او برای اندازه‌گیری پیشرفت «شادکامی ناخالص ملی» خواهد بود و نه تولید ناخالص ملی» (باک ۱۳۹۶: ۹). این امر البته، با توجه به عدم تأثیرگذاری جدی بوتان در فضای بین‌المللی و در اقتصاد جهانی، تا چند دهه در هیچ‌جای جهان مورد توجه قرار نگرفت، اما در دومین دهه از قرن بیست‌ویکم در دنیای غرب نیز کسانی آمدند که با بذل توجه به این تحول پارادایمی، در جست‌وجوی راه‌حلی برای مشکلات اجتماعی متعدد و فراگیر در کشورهای پیشرفته (که قاعداً می‌بایست از سطح شادکامی و آرامش بالاتری برخوردار بودند)، به معیار «شادکامی» به‌مثابه شاخصی بدیل برای فهم و تبیین میزان به‌زیستی اعضای جامعه روی آوردند و با استناد به تجربه کشور بوتان بر آن شدند که شاخص‌هایی را برای نشان‌دادن میزان شادکامی اجتماعی، به‌منزله معیاری برای سنجش پیشرفت کشور، تعیین کنند. همین امر در سال ۲۰۱۲ به تهنیه اولین گزارش جهانی شادکامی توسط «شبکه راه‌حل‌های توسعه پایدار سازمان ملل متحد» (United Nations Sustainable Development Solutions Network) انجامید که از آن زمان تاکنون، هر ساله این گزارش در سطح فراگیر جهانی تهیه و منتشر می‌شود.^۱ در این جهت، گروه فنی دیگری نیز با تشکیل «شورای جهانی شادکامی» (Global Happiness Council)، با هدف تبیین سیاست‌گذاری مطلوب برای ارتقای سطح شادکامی جهانی، تلاش می‌کنند که این گروه با همکاری اجتماعات مدنی مختلف مانند «زندگی شاد» (Live Happy)، «اقدام برای شادکامی» (Action for Happiness)، و «کنفرانس جهانی شادکامی» (World Happiness Summit) در سطح گسترده بین‌المللی به این فعالیت مشغول باشند.

این فعالیت‌ها نه تنها در عرصه سیاست‌گذاری و فعالیت‌های مدنی، که در حوزه پژوهش‌گری نیز در حال انجام است و بدین منظور انتشار کتاب *سیاست شادکامی* در سال ۲۰۱۰ در ایالات متحده آمریکا نیز قابل‌ارزیابی است. با چنین پیشینه‌ای می‌توان به بررسی محتوای کتاب، سنجش میزان روایی، و اعتبار آن برای گسترش ادبیات موضوع در زبان فارسی، در میان پژوهش‌گران علوم انسانی، و هم‌چنین سیاست‌گذاران حوزه‌هایی مانند برنامه‌ریزی توسعه پرداخت.

درک باک (۱۹۳۰)، نویسنده کتاب، حقوق‌دان و استاد دانشگاه هاروارد در حوزه تعلیم و تربیت است. وی از پیش‌گامان پژوهش در زمینه آموزش و پرورش در این دانشگاه به‌شمار می‌رود و از سال ۱۹۷۵ نیز با تأسیس «مرکز تحقیقاتی درک باک درباره آموزش و یادگیری» (The Derek Bok Center for Teaching and Learning) مرجعیت علمی خود در این زمینه را تثبیت کرد. هم‌چنین، در سال ۲۰۰۱ به دلیل انتشار کتاب *تصویر رود: پی‌آمدهای درازمدت در نظر گرفتن نژاد در فرایند پذیرش در کالج و دانشگاه* (۱۹۹۸) (*The Shape of the River: Long-Term Consequences of Considering Race in College and University Admissions*) برنده جایزه گرومیر (Grawemeyer Award) در دانشگاه لوئیس ویل (University of Louisville) شد. باک که از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ سابقه ریاست دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد را برعهده داشت، در سال ۲۰۰۶ به ریاست این دانشگاه انتخاب شد و به مدت یک سال در این سمت باقی ماند. وی از سال ۱۹۶۲ تاکنون سیزده عنوان کتاب در حوزه آموزش و پرورش و نیز حقوق منتشر کرده است که آخرین آن‌ها با عنوان *تلاش اصلاح دانشگاه* (*The Struggle to Reform Our Colleges*) در سال ۲۰۱۷ توسط انتشارات دانشگاه پرینستون منتشر شده است.

پیش‌از آن، وی در سال ۲۰۱۰ کتاب *سیاست شادکامی: آن‌چه حکومت می‌تواند از تحقیقات جدید درباره بهروزی بیاموزد* (*The Politics of Happiness: What Government can Learn from the New Research on Well-Being*) را توسط همین ناشر منتشر کرد. این کتاب که در یازده فصل و با یک مقدمه تهیه شده است، مسائل مختلف مربوط به سیاست‌گذاری در حوزه به‌زیستی شهروندان را مورد بررسی قرار می‌دهد و به دنبال آن است که اهمیت کاوش و تحقیق در زمینه مسائل معطوف به شادکامی را برای حکومت‌گران روشن کند.

۱.۳ بررسی محتوایی اثر

در مقدمه کتاب، نویسنده با اشاره به سابقه تاریخی بحث به اقدام پادشاه بوتان در معرفی معیار «شادکامی ناخالص ملی» اشاره می‌کند و در ادامه، با تأکید بر این‌که جزئیات سیاست‌گذاری بوتان در این زمینه (که با نام «جدید» از آن یاد می‌کند، اما به‌نظر می‌رسد دست‌کم بیش از دو دهه قدمت دارد) هنوز مشخص نیست، با استناد به یک مقاله ارائه‌شده در کنفرانسی در تایلند در سال ۲۰۰۷ ارکان این شادکامی را «حکم‌رانی خوب و استقرار دموکراسی؛ توسعه اجتماعی - اقتصادی باثبات و عادلانه، صیانت از محیط‌زیست، و صیانت از فرهنگ» معرفی می‌کند. هرچند در ادامه به تعیین ۷۲ شاخص برای اندازه‌گیری میزان پیشرفت از سوی حکومت اشاره کرده است که با وجود نام‌نبردن از آن‌ها به‌نظر می‌رسد مواردی مانند افزایش درآمد سرانه ناخالص، کاهش مرگ‌ومیر نوزادان، ارتقای سطح سواد عمومی، و تأسیس مدارس و درمانگاه‌ها از جمله آن‌ها به‌شمار می‌رود؛ مواردی که به‌نظر می‌رسد با شاخص‌های مرسوم در اندازه‌گیری میزان پیشرفت در کشورهای غربی تفاوت مشخصی ندارند و معلوم نیست چگونه می‌توانند شاخصی برای شادکامی باشند. این نکته‌ای است که نویسنده نیز در فصل‌های بعدی کتاب تلاش دارد تا آن را از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار دهد و با شناسایی و تبیین وضعیت آن‌ها در ایالات متحده آمریکا نسبتشان را با شادکامی عمومی ارزیابی کند.

در ادامه این بخش نویسنده، که به‌نظر می‌رسد با ادبیات سعادت‌جویی در حوزه فلسفه سیاسی آشنایی ژرفی ندارد، در پی جویی نقش این موضوع در سیاست‌گذاری عمومی تا قرن هجدهم میلادی پیش می‌رود و با اشاره به *قانون اساسی ۱۷۹۳ فرانسه* و اعلامیه استقلال ایالات متحده، که هر دو بر طلب شادکامی به‌عنوان هدف جامعه تأکید داشتند، به جرمی بتام می‌رسد و با نقل عبارت «هدف اصلی حکومت باید این باشد که از طریق به‌بیش‌ترین حد رساندن لذت و به‌کم‌ترین حد رساندن درد و رنج، بیش‌ترین شادکامی را برای بیش‌ترین تعداد از افراد جامعه فراهم آورد» (باک ۱۳۹۶: ۱۴)، تأکید می‌کند که تلاش بتام و طرف‌دارانش برای توضیح این‌که «چرا باید شدت وحدت لذات و آلام را سنجید [و]... چگونه باید احساسات بی‌شماری را که میلیون‌ها شهروند تجربه می‌کنند جمع کنند تا اثر نهایی لوايح و طرح‌های قانونی را تعیین کنند» (همان) با ناکامی مواجه شد و از این جهت، نقش وی در سیاست‌گذاری دولت‌های مدرن را کم‌رنگ می‌انگارد. موضوعی که قابل مناقشه است و باتوجه به نقش بنیادین اندیشه‌های فایده‌گرایانه بتام در شکل‌گیری

دولت‌های لیبرالی مدرن در غرب به نظر می‌رسد ناشی از غفلتی عظیم است و شاید ذکر آن در مقدمه کتاب نشانی بر این باشد که در ادامه نیز روندی مشابه طی شود و این نکته را می‌توان از همان آغاز، نقطه ضعف جدی کتاب در نظر گرفت.

در هر حال، باک در فصل نخست کتاب، با عنوان «آنچه محققان کشف کرده‌اند»، به دنبال آن است که با ارائه نوعی فراتحلیل از پژوهش‌های صورت گرفته در خصوص شادکامی در سطوح جهانی یا ملی در کشورهای مختلف، مؤلفه‌های آن، میزان دوام و عمق آن، و مواردی از این قبیل تصویری فراگیر را از آن چه به دست دهد که در فصل‌های بعدی کتاب با جزئیات مورد بررسی قرار خواهد داد. این کار در درجه نخست با اشاره به رابطه سطح درآمد با شادکامی آغاز می‌شود. نکته ارزش‌مندی که می‌توان بدان اشاره کرد، تأکید نویسنده به ضرورت توجه به زوایای مختلف موضوع است. برای مثال، در همین زمینه با وجود آن که پژوهش‌های متعدد نشان می‌دهند که افراد در چارک‌های بالای درآمدی از شادکامی بیش‌تری نسبت به افراد با سطح درآمدی در چارک‌های پایین برخوردارند، نویسنده به پژوهش‌های دیگری نیز اشاره می‌کند که نشان می‌دهند رضایت افراد از زندگی خود «با افت و خیز درآمدشان در طی زندگی حرفه‌ای و سرانجام بازنشستگی‌شان» چندان تغییر نمی‌کند و این می‌تواند میزان اعتبار این دعوی فراگیر را، که درآمد بالاتر به شادی بیش‌تر رهنمون می‌شود، مورد تشکیک قرار دهد. اما در همین جا باید توجه داشت که این دعوی نیز قابل تأمل است. می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا نویسنده شادکامی را با رضایت فرد از زندگی خود یکی گرفته است و چنین مشابهتی مبتنی بر کدام دعوی فلسفی، معرفت‌شناختی، یا داده تجربی است که البته کتاب در این زمینه سکوت می‌کند. این امر به ویژه در بخش‌های بعدی همین فصل خود را جدی‌تر نشان می‌دهد. برای نمونه در کتاب با ذکر این که روان‌کاوانی مانند فروید و لاکان «انکار کردند بشر می‌تواند شاد باشد» (همان: ۴۰) (البته بدون ارجاع به متنی از این افراد!)، این موضوع را، که افراد در ایالات متحده و دیگر کشورهای پیشرفته صنعتی «خودشان را دست‌کم تا حدودی راضی به‌شمار می‌آورند»، نقضی بر این دعوی بیان می‌کند، در حالی که معلوم نیست مقصود این متفکران از عبارت «شادی» با رضایت فرد از زندگی هم‌سان باشد و این هم‌سان‌انگاری ممکن است از جانب نویسنده کتاب بر آن‌ها طرح‌افکنی شده باشد.

علاوه بر این، شیوه استدلال‌گری در این زمینه نیز در مواردی به‌جد قابل تأمل و تردید است. برای مثال، نویسنده ذیل عنوان «سایر خاستگاه‌های شادکامی» با قطعیت اعلام می‌کند که «امروزه معلوم شده است [که] نژاد تنها عامل جمعیت‌شناختی مهمی است که هم‌بستگی

شدیدی با شادکامی دارد!» (همان: ۲۹). این رویکرد زیست‌شناسانه به موضوع، که تا حدودی یادآور دیدگاه‌های نژادپرستانه طرف‌داران نازیسم است، تنها مبتنی بر پانویشت یک مقاله است که در سال ۲۰۰۸ منتشر شده است و معلوم نیست چرا شاهد این دعوی (این‌که «سیاه‌پوستان نسبت به سفیدپوستان کماکان رضایت بسیار کم‌تری از زندگی دارند» (همان)) می‌تواند بدون در نظر گرفتن دیگر مؤلفه‌های زیست اجتماعی این دو نژاد در کشور آمریکا به چنین استنتاج عجیبی دست یابد. این نکته‌ای است که در فصل‌های بعدی، از جمله در فصل سوم، تکرار می‌شود (بنگرید به همان: ۷۸، ۷۹). به نظر می‌رسد نویسنده رویکردی هم‌دلانه بدان دارد.

در هر حال در فصل اول، موارد دیگری مانند ازدواج، اشتغال، فرزندداری، اعتماد اجتماعی، و کیفیت حکومت به عنوان خاستگاه‌های دیگر شادکامی معرفی می‌شود که هر یک از آن‌ها در فصل‌های دیگر کتاب مورد بررسی دقیق‌تر قرار می‌گیرد.

فصل دوم کتاب به بررسی اعتبار تحقیقات درباره شادکامی می‌پردازد و در آن نویسنده با تبیین روش‌هایی که برای اندازه‌گیری شادکامی رواج یافته است، نقاط ضعف، قوت، و قابلیت اتکا به آمار حاصل از آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این زمینه، وی با اشاره به این‌که روش‌های اندازه‌گیری تجربی متفاوتی وجود دارد که یا میزان شادکامی لحظه‌ای افراد را در طیف اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهند و بر پایه آن به تحلیل کلیت میزان شادکامی اجتماعی دست می‌یازند یا با مشخص کردن برخی رخدادهای روشن و کسب نظر افراد درباره آن‌ها، شادکامی را در فرایندی انباشتی ثبت و ضبط می‌کنند. علاوه بر این، می‌توان از روش دیگری نیز بهره گرفت که مبتنی بر نظرسنجی از افراد درباره میزان رضایتشان از زندگی است که با تعیین شاخص‌های مختلف برای این رضایت‌مندی می‌تواند به دستاوردهای عینی روشن‌رهنمون شود. البته در این زمینه، می‌توان این دغدغه را مطرح کرد که تا چه اندازه احساس رضایت از زندگی نشانه درست و قابل‌اتکایی برای درک میزان شادکامی افراد است. به بیان دیگر، می‌توان نگران این بود که چنین رویکردی عملاً هر نوع معیارمندی اخلاقی را از قاعده حذف می‌کند و شادکامی را در حد ساده‌انگارانه‌ترین رویکرد لذت‌گرایانه فرو می‌کاهد؛ امری که به نظر می‌رسد حتی در نظر افرادی مانند جرمی بنتام نیز مقبول نباشد. برای مثال، این پرسش را می‌توان مطرح کرد که آیا اگر مأموری در اردوگاه کار اجباری و کوره‌های آدم‌سوزی نظام آلمان نازی از کار خود رضایت کامل داشته باشد و این رضایت را نیز به صراحت بیان کند، باید او را در زمره افراد شادکام دسته‌بندی کرد؟ اگر اکثریت جامعه در چنین وضعیتی باشند، آیا آن جامعه را باید جامعه‌ای شادکام

دانست؟ در این صورت، معیار شادکامی چه چیزی را می‌تواند دربارهٔ جامعهٔ انسانی به ما بگوید؟ آیا اگر سطح رضایت افراد دو جامعه - یکی بر پایهٔ انقیاد به معیارهای اخلاقی و دیگر بر پایهٔ اعتقاد به ضرورت شرّ - به یک اندازه باشد، این دو جامعه را باید برخوردار از شادکامی متشابهی در نظر گرفت؟ این پرسش‌ها که از همان فصل دوم کتاب و در توضیح اعتبار تحقیقات در باب شادکامی قابل طرح است، موضوعی است که خود را در فصل‌های دیگر نیز نشان می‌دهد و شاید بتوان آن را پاشنهٔ آشیل کلیت این طرح در نظر آورد که در ادامه بدان می‌پردازیم.

فصل سوم کتاب با محور قرار دادن این پرسش که «آیا شادکامی هدف اصلی سیاست‌گذاری است؟» به دنبال بررسی این موضوع است که چه ظرفیت‌هایی در تحقیقات در باب شادکامی وجود دارد که حاکمان و سیاست‌گذاران «باید» از این تحقیقات در برنامه‌ریزی برای پیشرفت جامعه بهره‌گیرند. در این بخش، نویسنده با اشاره به رمان مشهور آلدوس هاکسلی (Aldous Huxley)، *دنیای شجاع نو* (1932) (*Brave New World*) (که به زبان فارسی به *دنیای قشنگ نو* (۱۳۹۴) برگردانده شده است)، ضمن تأکید بر این که ارتقای سطح شادکامی یکی از اهداف اصلی هر حکومتی است، خطرهایی را گوش‌زد می‌کند که در سیاست‌گذاری غیرمنعطف و یک‌جانبه در جهت شادکامی اجتماعی می‌توان دید. خوانندهٔ محترم شاید به یاد داشته باشد که رمان هاکسلی روایت‌گر جامعه‌ای است که بر اثر سیاست‌گذاری‌های علم‌محور و بدون توجه به خصیصه‌های غیریولوژیک حیات انسانی «به‌زور» شادمان است. این شادمانی کاملاً مبتنی بر برنامه‌ریزی‌های دقیق علمی حکومتی است که حتی در صورت نیاز با اجبار شهروندان به خوردن قرص‌های شادی، آن‌ها را شادکام نگاه می‌دارد، اما در بطن همین جامعه طغیانی علیه این شادی وجود دارد و در نهایت، آرزوی بازگشت به زندگی افرادی که به‌عنوان افراد عقب‌مانده در حاشیهٔ جامعه می‌زیند (و آن‌ها را «وحشی» می‌نامند)، خود را نشان می‌دهد. این روایت بسیار با آن‌چه در عصر استعمارگری به‌روشنی و در عصر کنونی در ابهام و فرایندهای پنهان‌سازی در تقابل جوامع مدرن استعمارگر و بومیان کشورهای مستعمره و عقب‌مانده شاهد بوده‌ایم، مشابهت دارد و به نظر می‌رسد لازم است در فهم اهمیت و جایگاه تحقیقات در باب شادکامی نیز موردتوجه قرار گیرد. این امری است که قاعدتاً در این فصل موردتوجه است و در نهایت نویسنده با اتکا به مقولاتی از این دست مهم‌ترین کمکی را که این قبیل تحقیقات می‌تواند به سیاست‌گذاران ارائه کند، مشارکت در انتخاب اولویت‌ها ذکر می‌کند، اما باز هم آن را در قالب همان رویکرد تجربی‌گرایی میسر می‌داند که از آن به پاشنهٔ آشیل طرح یاد شد.

فصل‌های بعدی کتاب هرکدام با تکیه بر یکی از مؤلفه‌هایی که در شاخص‌های شادکامی مورد توجه قرار می‌گیرند، تلاش می‌کنند تا موضوع را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دهند و از یک سو با برشمردن نکات و مواردی که در هر یک تأثیرگذار است و از سوی دیگر با کاوش در این زمینه که حکومت و سیاست‌گذاران چگونه می‌توانند در جهت‌گیری این مؤلفه‌ها در جهت ارتقای شادکامی مؤثر باشند، این مهم را به‌انجام می‌رسانند. این مسائل عبارت‌اند از: «مسئله رشد» (فصل چهارم)، «نابرابری» (فصل پنجم)، «مشکلات مالی» (فصل ششم)، «درد و رنج» (فصل هفتم)، «ازدواج و خانواده» (فصل هشتم)، «تعلیم و تربیت» (فصل نهم)، و «کیفیت حکومت» (فصل دهم). این بخش‌ها چنان‌که از ترتیبشان برمی‌آید، بر مبنای الگوی مدرن غالب در زمینه تأمین غایات جامعه انسانی تنظیم شده‌اند. در درجه نخست، رشد اقتصادی و تأمین سرانه درآمد بالاتر برای افراد جامعه آمده که هدف غایی بسیاری از حکومت‌های معاصر بوده است. سپس به مسئله نابرابری و عدالت پرداخته شده که دغدغه جدی متفکران متعاقب سال‌های طولانی رشد فزاینده اقتصادی در غرب بوده است و با وجود وعده‌های شیرینش، نه‌تنها نتوانسته بود رفاه را در سطح عمومی گسترش دهد، که با افزایش فاصله‌های طبقاتی و سیاست‌های استثمار اجتماعی به بحرانی جدید بدل شد و دغدغه عدالت را مجدداً به مهم‌ترین موضوع متفکران لیبرالی تبدیل کرد (در این زمینه یادآوری کتاب سترگ جان رالز، *نظریه عدالت* (۱۹۷۲) کفایت می‌کند). در ادامه، رنجوری و بیماری، عشق، خانواده، آموزش و پرورش افکار، و در جمع‌بندی همه این‌ها مسئله حکومت مطلوب بخش‌هایی است که در انطباق با مهم‌ترین مسائل مدنظر فیلسوفان در طول تاریخ تفکر بشری در پی یک‌دیگر آمده‌اند.

مسئله رشد، نابرابری، و مسائل مالی که در سه فصل چهارم، پنجم، و ششم به آن‌ها پرداخته می‌شود، در مجموع یک موضوع را پی‌گیری می‌کنند و آن چگونگی سیاست‌گذاری اجتماعی در این جهت است که امکان ارائه خدمات بهتر به همه افراد جامعه را بدون نقض اولویت‌های بنیادینی مانند حق مالکیت و حق صیانت از دارایی‌ها فراهم آورد. به تعبیر دیگر، این فصول با اذعان به این‌که دیدگاه خطی مبتنی بر در نظر گرفتن رشد به‌عنوان تنها معیار بهروزی افراد جامعه دیگر جواب‌گو نیست، در پی آن است که دریابد چگونه دولتی می‌تواند بخشی از درآمدهای عمومی را به‌گونه‌ای مدیریت کند که با کاهش فاصله طبقاتی و تسهیل شرایط دسترسی طبقات فرودست اجتماعی به امکاناتی مانند بهداشت و تعلیم و تربیت، ضمن ارتقای سطح برابری و عدالت اجتماعی، از تعدی به اموال شخصی افراد از طریق سازوکارهایی مانند افزایش مالیات، وضع عوارض بر کالاهای جدید، و حتی تصمیماتی

مانند کاهش یا افزایش ساعت کاری برکنار بماند. نکته قابل تأملی که در این زمینه مطرح می‌شود و هم‌چنان مؤید پاشنه آشیل موصوف این متن است، آن‌جاست که در بررسی میزان اهمیت و ضرورت در نظر گرفتن رشد اقتصادی، به‌عنوان هدفی محوری برای سیاست‌گذاری، به مشکل فقدان فهم روشن آمریکاییان از فعالیت‌هایی که برایشان رضایت پایدار پدید می‌آورد، اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که در صورت تداوم چنین فقدان، معلوم نیست هرگونه سیاست‌گذاری شادکامی محوری بتواند به‌راستی به شادتر شدن جامعه کمک کند. همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفتیم، این امر نه تنها در مورد آمریکاییان که در مورد همهٔ انبای بشر صادق است و هم‌تراز قرار دادن شادکامی با میزان رضایت از زندگی، آن‌هم با بهره‌گیری از برخی داده‌های آماری تجربی، ناگزیر به چنین بن‌بستی رهنمون خواهد بود. بر همین اساس است که نویسنده، پس از بررسی دیدگاه‌ها و تجربه‌های تاریخی مختلف در زمینهٔ مناقشه بر سر اهمیت رشد اقتصادی برای به‌زیستی اعضای جامعه، بیان می‌کند:

بالارفتن سطح زندگی تنها خاستگاه رضایت از زندگی نیست. در کشوری ثروت‌مند و رو به ترقی مثل ایالات متحده، بالارفتن سطح زندگی ظاهراً مهم‌ترین چیز نیست... بسیاری از شرایط دیگر، که از روابط انسانی تا کیفیت حکومت امتداد دارد، در شادکامی سهیم‌اند. شرایطی که می‌توانند فرصت‌هایی برای ابتکارات سیاسی سودمند فراهم آورند (باک ۱۳۹۶: ۱۱۴).

این امر دلیلی برای باک است که با گذار از مسائل مالی و درآمدی، مؤلفه‌های کیفی‌تر زندگی مانند سلامتی، عشق‌ورزی، و هم‌چنین تعلیم و تربیت را در نظر بگیرد؛ امری که در فصل‌های هفتم، هشتم، و نهم کتاب بدان پرداخته می‌شود. مقولاتی که در این بخش‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند، نسبت مستقیم‌تری با فهم مألوف متفکران سیاسی در زمینهٔ چیستی سعادت‌مند یا شادکامی دارند. در این زمینه، باید توجه داشت که اموری مانند بیماری و نسبت آن با نیکی و شر نه تنها در سنت فلسفهٔ سیاسی، که در چهارچوب تفکرات معنوی و دینی نیز همواره محل نزاع بوده است و در نتیجه در تجویز بهترین شیوهٔ مواجهه با آن، همواره از منظری اخلاقی نگریسته شده است. این برخلاف الگوهای تجربی صرف است که در بخش‌های قبلی کتاب مبنای اندازه‌گیری شادکامی بوده‌اند و همان‌گونه که بیان شد، به‌جد قابل نقدند. اما چرا این مقوله را در این‌جا باید مورد توجه قرار داد؟ چنان‌که کتاب اشاره می‌کند، مقوله‌ای مانند بیماری‌های مزمن مانند سرطان، ایدز، و هم‌چنین اختلالاتی مانند بی‌خوابی و افسردگی، که شیوع فراوانی یافته‌اند، دردهایی را در اعضای جامعه برمی‌انگیزند که مواجهه با آن مستلزم عزمی ملی و فراگیر است و نه صرفاً تصمیماتی فردی.

برای مثال، میزان بهره‌گیری از افیون‌ها در جهت کاهش درد فرد رنجور یک امر عمومی است و نمی‌توان آن را تنها به تشخیص پزشک یا تمایل بیمار موقوف کرد، چراکه این مواد در صورت استفاده نابخردانه، تأثیر مستقیمی در سلامت روحی و اخلاقی فرد می‌گذارند و بر همین اساس در میان متفکران، مرشدان فلسفی، و معنوی اجماع فراگیری در زمینه ضرورت محدود کردن مصرف آن‌ها وجود دارد. حال، هنگامی که بیمار در پیچ‌وخم دردهای مزمن ناشی از رنجوری نیازمند استفاده از افیون است، چه باید کرد؟ سیاست‌گذاری حکومتی دقیقاً در همین جا معنا پیدا می‌کند. حکومت می‌بایست تدبیری بیندیشد که نه حق فرد را برای مصرف داروی تسکین‌دهنده نقض کند و نه با رویکرد کلان اجتماعی در زمینه منع مصرف مواد مخدر تعارض ایجاد کند. کتاب *گزارشی از روند تحولات و تنوع رویکردهای قانونی در این زمینه را در ایالت‌های مختلف آمریکا ارائه می‌کند و امتیازات و چالش‌های ناشی از آن‌ها را نیز بررسی می‌کند*. مقولاتی مانند کنترل و نظارت بر نحوه تهیه و مصرف این مواد، که بر پایه آن «همه تأمین‌کنندگان باید اسم خود را در اداره مبارزه با مواد مخدر ثبت کنند و مجوز توزیع چنین موادی را دریافت کنند»، از آن جمله‌اند. بر این اساس است که:

کارکنان اداره می‌توانند به اتهام تخلف در مورد پزشکان تحقیق کنند و هر جا که اقتضا کرد، از وزارت دادگستری تقاضای رسیدگی به اعمال کنند. اگر کاشف به عمل آید که پزشکان قانون داروهای تحت کنترل را نقض کرده‌اند، ممکن است پروانه طبابتشان را از دست بدهند یا مجبور به پرداخت جریمه مدنی حداکثر تا ۲۵ هزار دلار شوند. در موارد تخلف عمدی، ممکن است واقعاً به زندان بروند (همان: ۱۷۹).

در زمینه روابط خانوادگی نیز، کتاب به اتفاق نظر پژوهش‌گران بر این که «عشق، دوستی، و روابط سازنده با سایر انسان‌ها به شادکامی کمک زیادی می‌کند» اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد:

پیوندهای گرم خانوادگی برای شادکامی آن‌قدر مهم‌اند که ارزش این را دارد بررسی کنیم که آیا سیاست‌هایی وجود دارند که بتوانند کاری برای استحکام بخشیدن به ازدواج‌ها و خانواده‌ها انجام دهند، به طریقی که روابط صمیمی را پرورانند و به رشد سالم کودکان کمک کنند (همان: ۱۹۹).

سیاست‌گذاری در زمینه ارائه مشوق‌هایی برای جلوگیری از بارداری خارج از چهارچوب ازدواج، حمایت از خانواده‌های دارای فرزندان خردسال، حمایت از فرزندان

طلاق، آسیب‌شناسی بروز طلاق، و دست‌یابی به آموزش‌هایی برای پیش‌گیری از آن (مثلاً اشاره می‌شود که بروز طلاق در افراد برخوردار از آموزش پیش از ازدواج تنها ۴ درصد است، در مقایسه با رقم ۲۵ درصد که در میان افراد فاقد این آموزش‌ها روی می‌دهد (بنگرید به همان: ۲۰۵)) از جمله مواردی است که در زمینه تحکیم خانواده و نقش آن در ارتقای سطح شادکامی عمومی مورد بررسی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، تردیدی نیست که برنامه‌ریزی و اقدام در جهت شادکامی پایدار در جامعه نیازمند آگاهی افراد به چنین مؤلفه‌های به‌زیستی است که ضرورت تعلیم و تربیت مناسب را گوش‌زد می‌کند. باک می‌نویسد:

مدارس و دانشگاه‌ها نهادهای مشخصی‌اند که این مسئولیت را برعهده می‌گیرند: آن‌ها تلاش می‌کنند علایقی را بیورند و شناختی را به‌دست دهند که به جوانان کمک کند تا درباره این‌که چه‌طور زندگی‌شان را بگذرانند انتخاب‌های روشن‌بینانه و فارغ از جهل و تعصب بگیرند (همان: ۲۲۳).

کتاب بر آن است که با بررسی مؤلفه‌هایی مانند نقش نمره در ارزیابی‌های علمی مدارس و دانشگاه‌ها، ضرورت ارائه مهارت‌های پایه به‌زیستی به دانش‌آموزان در جهت ارتقای شادکامی پایدار، ارائه دانش و تعهدهای لازم برای مشارکت مدنی آگاهانه و فعال در دو سطح مدرسه و دانشگاه، برنامه‌ریزی مناسب به‌منظور تدوین برنامه‌های فوق‌برنامه‌ای که حس تعلق جمعی و مشارکت در شادکامی عمومی را تقویت کند، ارائه آموزش‌هایی که دیدگاه رایج درباره اولویت و محوریت کسب درآمد بالا در جهت دست‌یابی به شادکامی پایدار را تصحیح کند، ضرورت انجام اصلاحات در سیاست‌گذاری‌های تعلیم و تربیتی، و تغییر رویکرد دانشگاه‌ها از اولویت «پول‌درآوردن» و صرف تربیت متخصصان حرفه‌ای به انجام مسئولیت مدنی خویش را گوش‌زد کند. در نتیجه، تأکید می‌کند:

بدون شک وقت تجدیدنظر در... اولویت‌ها رسیده است. مریبان و سیاست‌گذاران به‌یک‌سان باید به اهدافی غیر از کسب مهارت‌های شغلی اهمیت بیش‌تری دهند. ارزش تعلیم و تربیت بسیار بیش از این است که به عضو مولد نیروی کار بدل شویم و ارزش مدارس و دانشگاه‌ها بسیار بیش از این است که «سرمایه انسانی» پدید آوریم. در تحلیل نهایی، آنچه تامس جفرسون حدود دو‌ست سال پیش نوشت، با این‌همه امروزه باز به‌نظر صادق می‌آید: «به اشاعه معرفت و تعلیم و تربیت به‌عنوان منابعی نگاه می‌کنم که عمده‌تاً برای بهبود شرایط، ارتقای فضایل، و افزایش شادکامی آدمی باید به آن‌ها اتکا کرد» (همان: ۲۵۴).

در نهایت کتاب، پس از ارائه و بررسی این عوامل مؤثر در شادکامی اعضای جامعه، به مهم‌ترین مؤلفه‌ای که باید مدنظر قرار گیرد و می‌تواند سیاست‌گذاری در تمامی موارد یادشده را متأثر کند، یعنی «کیفیت حکومت»، می‌رسد. در واقع به نظر می‌رسد در این‌جا نویسنده ناگزیر از آن است که با بازگشت به آن چیزی که متفکران برجسته سیاسی در طول تاریخ اندیشه بشری مورد توجه قرار می‌دادند، تجویز ساختار و رویه‌های هنجارین حکومتی را، به منظور جهت‌گیری در ارتقای شادکامی عمومی، به تفحص بنشیند. به تعبیر دیگر، به نظر می‌رسد نویسنده در پایان کار خود، درمی‌یابد که آنچه پاشنه آشیل تحقیقاتش بوده است، نمی‌تواند هادی وی به جمع‌بندی روشن برای سیاست‌گذاری مناسب در جهت تقویت شادکامی پایدار عمومی باشد و در مقابل، آنچه در سده‌های متمادی از منظری کیفی، به عنوان موضوع دست‌یابی به سعادت، مورد تأمل فیلسوفان بزرگ بوده است، شیوه حکومت‌ورزی است که باید اینک نیز هم‌چنان در محوریت هرگونه اندیشه‌ورزی در این زمینه باشد. البته تردیدی نیست که نویسنده با توجه به این که کتاب را اساساً در بررسی جامعه آمریکا و در چهارچوب سیاست‌ورزی دموکراتیک مدرن به نگارش درآورده است، در این زمینه نیز همین ساختار حکومتی را مدنظر قرار می‌دهد. بر این اساس، وی در فصل دهم کتاب، با تأکید بر این که مردم آمریکا در طول سی سال گذشته بر این باور بوده‌اند که کشورشان «در مسیر غلطی حرکت می‌کند» (همان: ۲۵۶)، اذعان می‌کند که نسبت وثیق میان حکومت‌ورزی و شادکامی عمومی «دلیل کافی برای نگرانی از این اوضاع و احوال در ایالات متحده» را به دست می‌دهد (همان: ۲۵۵). در این بخش، وی با ترسیم شش مؤلفه حکومتی، که با به‌زیستی شهروندان عمیقاً در ارتباط است، یعنی ۱. حق اظهارنظر و پاسخ‌گویی، ۲. ثبات سیاسی، ۳. اثربخشی حکومت، ۴. کیفیت مقررات، ۵. حاکمیت قانون، ۶. کنترل فساد (همان: ۲۵۸-۲۵۹)، مؤلفه‌هایی را برای بهبود وضعیت سیاست‌ورزی و سیاست‌گذاری حکومتی در این کشور به دست می‌دهد که مواردی از این جمله‌اند: بالا بردن سطح اعتماد عمومی، پرهیز از هزینه‌های غیرضروری در جهت جلب رضایت آنی رأی‌دهندگان، به گونه‌ای که «شهروندان متقاعد شوند که قانون‌گذاران بیش‌تر از این که نسبت به انتخاب مجدد خودشان دغدغه داشته باشند، نسبت به رفاه عمومی دغدغه دارند» (همان: ۲۶۹)، مهار انتظارات نامعقول در سطح جامعه، بهبود عملکرد رسانه‌ها، و کاهش بدبینی و بی‌اعتمادی عمومی. بر این اساس، به نظر می‌رسد این بخش، که به نوعی جمع‌بندی کل کتاب نیز به‌شمار می‌رود، بهترین و درخشان‌ترین بخش کتاب است که بهره‌مندی از آن برای سیاست‌گذاران و پژوهش‌گران حوزه سیاست‌گذاری عمومی و اجتماعی می‌تواند دلالت‌های مفید و سازنده‌ای داشته باشد.

۲.۳ بررسی شکلی اثر

ناشر اثر «فرهنگ معاصر» است که در زمره ناشران حرفه‌ای و برجسته کشور است و معمولاً در صفحه‌آرایی و سایر امور فنی چاپ کتاب به‌خوبی عمل می‌کند. این کتاب با طرح جلد جالبی تدوین شده است که در آن چهره «استیکر»ی پوشیده‌شده در سویی شرت مرسوم در میان جوانان مصرف‌گرا به‌چشم می‌خورد. این تصویر شاید تصویر بسیار خوبی از تصور شادکامی در جامعه مصرف‌گرای معاصر ارائه کند که در بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان جا افتاده است. استفاده چشم‌گیر از کلمات انگلیسی که در پس‌زمینه این تصویر در روی جلد استفاده شده است، شلوغی مباحث درخصوص چیستی شادکامی و سیاست‌گذاری برای آن را به‌نمایش می‌گذارد و از این رو می‌توان طرح جلد را در کلیت آن بسیار موفق ارزیابی کرد.

ترجمه کتاب هم تا حد امکان به‌خوبی انجام شده است، اما به‌نظر می‌رسد تقید بیش از اندازه مترجم به‌تبعیت از اسلوب نگارشی نویسنده (در زبان انگلیسی) در مواردی کار را برای خواننده فارسی‌زبان دشوار می‌کند. شاید بهتر بود در ویرایش این نکته موردتوجه قرار می‌گرفت. تنها برای یک نمونه اشاره می‌شود به این‌که «در مدیریت اعتماد آن جنبه از کار است که بیش‌ترین تأثیر را بر شادکامی دارد» (باک ۱۳۹۶: ۳۵)، درحالی‌که در ویرایش فارسی معمولاً می‌نویسیم: «آن‌چه در مدیریت بیش‌ترین تأثیر را در شادکامی دارد، اعتماد است» یا «اعتماد است که بر مدیریت شادکامی بیش‌ترین اثرگذاری را دارد». این موارد در بخش‌های دیگری از کار هم دیده می‌شوند که شاید بهتر بود در ویرایش موردتوجه قرار می‌گرفت. ترجمه، در غیر از این موارد، به‌درستی و با امانت‌داری انجام گرفته است.

۴. نتیجه‌گیری

اهمیت روزافزون بازگشت به اندیشه‌های هنجارین سیاسی، اجتماعی، و بازنگری در روندهای کمیت‌محور و ناکارآمد سیاست‌گذاری، که در سده‌های اخیر باوجود رشد اقتصادی و تولید ثروت‌های فردی و عمومی نتوانسته است تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای در شادکامی و سعادت انسان‌ها داشته باشد، ازجمله مسائلی است که متفکران و پژوهش‌گران را به‌ویژه در دنیای غرب به‌خود مشغول داشته است. آن‌ها به‌دنبال راهی‌اند که دریابند چگونه می‌توان با بازنگری در این سیاست‌ها، اعضای جامعه را به‌عنوان افرادی که زیست جمعی و مدنی دارند، از ابتلائیاتی مانند نابرابری، بیماری، و ازهم‌گسیختگی اجتماعی برحذر

دارند. البته تردیدی نیست که چنین رویکردی به در نظر داشتن انتقاد وضعیت معاصر نیاز دارد و نمی‌توان صرفاً با کنار گذاشتن آنچه تاکنون به دست آمده است، گامی از نو برداشت. اعلام رویکردی بدیل به وظیفه حکومت در قبال زیست جمعی شهروندان در کشور کوچک بوتان در سال ۱۹۷۲، فرصتی را برای این متفکران فراهم آورد که در بازاندیشی‌های خود چهارچوب نوینی را ارائه کنند. پادشاه بوتان در اقدامی خرق عادت، که در سده‌های اخیر در کشورهای غیر غربی کم‌نظیر است، به جای اتکا بر اصول و سیاست‌های دیکته‌شده از جانب غرب اعلام کرد که آنچه ملاک حکومت‌ورزی هنجارین در این کشور است، نه صرف رشد اقتصادی، که ایجاد شرایط شادکامی عمومی است. فارغ از این که این کشور تا چه اندازه در تحقق چنین هدفی موفق بوده است، به نظر می‌رسد صرف اعتماد به نفس کافی و اتکا بر میراث فکری بومی گامی مهم از جانب این کشور به شمار می‌رود که می‌تواند الگوی مناسبی برای دیگر کشورها از جمله ایران باشد.

نکته قابل تأمل در این زمینه دقیقاً همین جاست؛ این که بوتان با اتکا بر پیشینه فکری و فرهنگی خود چنین مقوله‌ای را هدف سیاست‌گذاری اعلام کرده است و در نتیجه، به منظور بهره‌برداری مناسب از چنین الگویی، لازم است که فهم درستی از آن در همان چهارچوب فرهنگی به دست آوریم. کشور بوتان کشوری بودایی مسلک است که رویکردهای معنویت‌گرا با تأکید بر اقتصادگرایی، نفی و تقبیح ثروت‌اندوزی، و چسبیدن به لذات دنیوی در آن راه‌نمای عمل اجتماعی بوده است. بر این اساس، هنگامی که در این کشور از ضرورت تدوین شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری میزان شادکامی اعضای جامعه سخن به میان می‌آید، باید توجه کرد که این شاخص‌ها تا حد زیادی مبتنی بر مؤلفه‌های کیفی است. باین حال، متفکران غربی که با این الگوی بدیل آشنا شده‌اند، آن را هم‌چنان در چهارچوب همان شیوه تفکری به زبان خود ترجمه می‌کنند که در سده‌های اخیر به شکل‌گیری دنیای مدرن، مزایا، و معایب آن ره‌نمون شده است. در نتیجه، برخلاف مواجهه منفی تفکر بودایی با لذت‌گرایی، غربی‌ها شادکامی را هم‌چنان در چهارچوب سنت لذت‌گرای مدرن در نظر می‌گیرند و تلاش می‌کنند تا آن را با ارائه شاخص‌هایی کمی و مبتنی بر آنچه رضایت از زندگی نامیده می‌شود، تحلیل و ارزیابی کنند.

این امر، چنان‌که در متن نیز بارها بدان اشاره شد، نقطه ضعف اصلی آثار منتشرشده غربی در این زمینه در سال‌های اخیر است و همان‌گونه که دیدیم، در نهایت نیز تنها زمانی می‌تواند به جمع‌بندی روشنی منتهی شود که با فراروی از مؤلفه‌های رضایت از زندگی فردی، شیوه‌های هنجارین حکومت‌ورزی را از جهت کیفی در نظر آورد. بر این اساس،

می‌توان مدعی شد که کتاب حاضر، که نویسنده آن از دانشگاهیان معتبر و برجسته ایالات متحده آمریکا است، نمی‌تواند مبنای عمل مناسبی برای سیاست‌گذاری در کشوری مانند ایران باشد که پیشینه فرهنگی و تمدنی متفاوتی را به‌هم‌راه دارد. ما می‌بایست به دنبال فهم خود از مؤلفه‌های زندگی نیک‌سامان باشیم و همانند بوتانی‌ها با کاوش در میراث عظیم تمدنی خویش معیارهای به‌زیستی را تدوین کنیم، اما این مانع از آن نیست که آثار متفکران فرهنگ‌های دیگر را به‌عنوان الگویی برای تفحص انتقادی در چهارچوب‌های اندیشه‌ورزی و سیاست‌گذاری خود مدنظر قرار دهیم. به تعبیر دیگر، به‌نظر می‌رسد توصیه به خواندن این کتاب برای پژوهش‌گران حوزه سیاست‌گذاری عمومی و اجتماعی می‌بایست از این منظر باشد که آن‌ها را توجه دهد که می‌توان با بازخوانی انتقادی میراث تفکر بومی، راه‌های بدیلی را برای حکومت و اجتماع مطلوب جامعه ایرانی تجویز کرد.

پی‌نوشت

۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، بنگرید به:

<<http://www.worldhappiness.report/>>.

<<http://www.dayofhappiness.net/report/>>.

کتاب‌نامه

- ارسطو (۱۳۷۸)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- اعوانی، شهین (۱۳۸۹)، «آیا فایده‌گرایی همان لذت‌گرایی است؟ بررسی دیدگاه بتنام و میل»، فصل‌نامه تأملات فلسفی، ش ۶.
- باک، درک (۱۳۹۶)، *سیاست شادکامی: آنچه حکومت می‌تواند از تحقیقات جدید دریابد به‌روزی بیاموزد*، ترجمه نرگس سلحشور، تهران: نگاه معاصر.
- برن، ژاک (۱۳۵۷)، *فلسفه اپیکور*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران: امیرکبیر.
- علوی پور، سیدمحسن (۱۳۹۷)، «سیر تطور "لذت" در اندیشه سیاسی کلاسیک»، دو فصل‌نامه پژوهش سیاست نظری، ش ۲۴.
- هاکسلی، آلدوس (۱۳۹۴)، *دنیای قشنگ نو*، ترجمه سعید حمیدیان، تهران: نیلوفر.

Augustin, St. Thomas (1972), *City of God*, David Knowles (ed.), London: Penguin Books.

Bok, Derek Curtis (1998), *The Shape of the River: Long-Term Consequences of Considering Race in College and University Admissions*, Princeton: University of Princeton Press.

- Bok, Derek Curtis (2010), *The Politics of Happiness: What Government Can Learn from the New Research on Well-Being*, Princeton: University of Princeton Press.
- Bok, Derek Curtis (2017), *The Struggle to Reform Our Colleges*, Princeton: University of Princeton Press.
- Crespo, Ricardo and Belen Mesurado (2015), “Happiness Economics and Positive Psychology: from Happiness Economics to Flourishing Economics”, *Journal of Happiness Studies*, vol. 16.
- Denise, Peterfreund and Nicholas White (1999), *Great Traditions in Ethics*, Unaited State: Wadsworth Publishing Company.
- Huxley, Aldous (1932), *Brave New World*, London: Chatto & Windus.
- Rawls, John (1972), *A Theory of Justice*, Harvard: Harvard University Press.
- Ross, David (1995), *Aristotle*, London and New York: Routledge.
- White, Nicholas (2006), *A Brief History of Happiness*, Unaited State, United Kingdom, and Australia: Blackwell Publishing.